

مادامہ یواری

نویسنده:

گوستاو فلوپیر

مترجم:

سارا راکی

سرشناسه: فلوربر، گوستاو، ۱۸۲۱ - ۱۸۸۰ م.
 عنوان و نام پدیدآور: Flaubert, Gustave
 مشخصات نشر: مادام بواری / نویسنده گوستاو فلوربر؛ مترجم سارا راکی.
 تهران: پر، ۱۳۹۶.
 مشخصات ظاهری: ۳۷۲ ص؛ ۲۱×۱۴ س.م.
 شابک: 978-600-8137-94-8
 وضعیت فهرست‌نویسی: فیپا
 یادداشت: عنوان اصلی: Madame Bovary.
 موضوع: داستان‌های فرانسه -- قرن ۱۹ م.
 موضوع: French fiction -- 19th century
 شناسه افزوده: راکی، سارا، ۱۳۶۴ - مترجم
 رده بندی کنگره: PQ ۲۳۹۰ ب ۱۳۹۶ / م ۲
 رده بندی دیویی: ۸/۸۴۳
 شماره کتابشناسی ملی: ۵۰۸۸۰۹۰



مادام بواری



انتشارات پیر

▪ نویسنده: گوستاو فلوربر

▪ مترجم: سارا راکی

▪ صفحه آرای: منیر علیزاده

▪ چاپ اول: ۱۳۹۷

▪ تیراژ: ۱۱۰ نسخه

▪ قیمت: ۲۵,۰۰۰ تومان

ISBN: 978-600-8137-94-8

▪ شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۸۱۳۷-۹۴-۸

آدرس: خ لبافی نژاد، بین خ دانشگاه و فخررازی، پلاک ۱۷۴ واحد ۳

تلفن: ۰۹۱۲۳۰۲۵۲۰۵ - ۶۶۴۶۶۹۶۵ - ۶۶۴۶۶۳۶۰

www.ParNashr.ir

سخن ناشر



در طول تاریخ و از زمان چاپ کتاب «**مادام بواری**» (یا بوواری)، تحلیل‌های عمیق و همه‌جانبه‌ای در قالب کتاب، مقاله و پایان‌نامه از آن ارائه شده که این قلم‌فرسایی‌ها نشان از اهمیت و برجستگی این اثر در میان جوامع مختلف دارد. «**گوستاو فلوبر**»، نویسنده‌ی نامدار و رئالیست فرانسوی نگارش این کتاب را از سپتامبر ۱۸۵۱ تا آوریل ۱۸۵۶، به مدت پنج سال، در «**کرواسه**» انجام داد و در این مدت روزانه بیش از چند خط نمی‌نوشت و مرتب مشغول ویرایش نوشته‌های پیشین بود و هرآنچه را بر کاغذ می‌آورد با صدای بلند برای خود می‌خواند. او که بسیار با شخصیت «**مادام بواری**» هم‌ذات‌پنداری می‌کرده، در نامه‌ای گفته که هنگام نوشتن صحنه‌ی سم‌خوردن «**اما بواری**»، مزه‌ی آرسنیک را در دهان خود احساس کرده است.

شاید بتوان گفت بعد از «**راسکولنیکف**» در «**جنایت و مکافات**»، مهم‌ترین شخصیت داستانی زن «**اما بواری**» است که اینچنین نظر روانشناسان و اهل ادبیات را به خود جلب کرده؛ دختری شهرستانی که مشتاق زیبایی، ثروت، عشق و جامعه‌ای سطح بالاست و همواره در پی ایده‌آل‌های خیالبافانه و جاه‌طلبی‌اش می‌گردد. هرچند عده‌ای او را نماینده‌ی گروه کوچکی از زن‌ها می‌دانند، ولی پرتره‌ی عمیق و به‌یادماندنی

«اما» در طول رمان، تصویری از وضعیت روانی بخش مهمی از زنان جامعه را نشان می‌دهد.

جالب آن جاست که با این‌که «فلویر» پیش از ظهور عقاید روانشناختی نوین می‌زیسته و در سال ۱۸۸۰ که «زیگموند فروید» فقط ۲۴ سال داشت از دنیا رفت (هم‌زمانی بانمک این‌که «مادام بواری» سال ۱۸۵۶ منتشر شده، یعنی درست سال تولد «فروید»)، با نگرشی واقع بینانه به انسان و روحیات او پرداخته و در آثارش واقعیت را از افسانه جدا کرده و کاملاً بی‌طرفانه به بیان عینی رفتار بشر می‌پردازد، حتی در کتابش اصطلاحاتی به کار برده که «فروید» ۳۰ سال بعد اختراع‌شان کرد؛ همچنین «اما» یک قرن پیش از آن‌که «سیمون دو بوآر» به عنوان مادر فمینیسم در فرانسه ظهور کند، تمام تلاش خود را می‌کند تا مثل مردها زندگی کند. چه در معاشرت، چه در خوش‌گذرانی و چه در به دست گرفتن افسار امور اقتصادی؛ آن هم در جامعه‌ی نیمه‌ی نخست قرن نوزدهم که رفتارهایی بسیار کوچک‌تر از این، تابوهایی بسیار بزرگ محسوب می‌شدند.

«مادام بواری» که تاکنون بارها در تئاتر و سینما بازآفرینی شده، اول‌بار توسط «ژان رنوآر» در سال ۱۹۳۲ به صورت فیلم سینمایی ساخته شد که البته بعد از آن چند مجموعه‌ی تلویزیونی و یک مرتبه هم در سپتامبر ۲۰۰۹ تئاتری موزیکال و دو فیلم نیز در سال‌های ۱۹۹۱ و ۲۰۱۵ با همین نام اقتباس شد. فیلم «مادام بواری» (۲۰۱۵) با بازی «میا واشیکوفسکا» در نقش «اما بواری» و کارگردانی «سوفی بارتز» جدیدترین اقتباس از این رمان است.

امیدوارم بعد از مطالعه‌ی این رمان رئالیستی که این‌بار توسط «انتشارات پر» در دسترس علاقمندان به کتابخوانی قرار گرفته، همچنان با نظرات دلگرم‌کننده‌تان ما را به پیشروی در مسیر پُرتبوتاب فرهنگی مملکت‌مان یاری نمایید.

که انتشارات پر

بخش اول

۱



وقتی که سر کلاس بودیم مدیر مدرسه با دانش آموز تازه واردی که فرم مدرسه به تن نداشت و به دنبال آنها فراش که یک نیمکت بزرگ با خود حمل می کرد، وارد کلاس شدند. آنهایی که خواب بودند بیدار شدند و هر کدام از بچه ها مثل اینکه در کار خود غافلگیر شده باشند از جای خود بلند شدند.

مدیر با اشاره به ما اجازه نشستن داد. سپس رو به معلم کرد و با صدای آهسته ای گفت: «آقای روژه! این دانش آموزی است که به شما توصیه می کنم مواظب آن باشید. او پایه دوم است، ولی اگر کار و فعالیتش رضایت بخش باشد به اقتضای سنش به یکی از کلاس های بالاتر خواهد رفت.»

تازه وارد که یک پسر دهاتی تقریباً پانزده ساله و قدبلندتر از همه ما بود، در گوشه ای پشت در کلاس ایستاده بود، به طوری که به سختی دیده می شد. موهایش مثل کشیش های دعاخوان روستا روی پیشانی اش کوتاه شده بود و ظاهری معقول داشت، ولی به شدت ناراحت به نظر می رسید. با وجود اینکه چهارشانه نبود، ولی نیم تنه مدرسه او که از ماهوت سبزرنگ بود و دکمه های سیاه داشت در سرآستین ها تنگ به نظر می آمد و مچ های قرمزش که نشان می داد به برهنگی عادت داشت، از لای سرآستین ها مشخص بود. ساق

پاهایش که پوشیده به جوراب‌های بلند آبی بود از شلوار زردرنگش که بندش را بسیار سفت کشیده بود، مشخص بود و چکمه‌های زمخت، کثیف و میخ‌داری پوشیده بود.

دوباره درس شروع شد. او مثل کسی که به موعظت کشیش توجه می‌کند، حتی جرأت نداشت پاهایش را روی هم بیندازد و یا به آرنجش تکیه دهد. وقتی که سر ساعت دو زنگ کلاس خورد، معلم به او گفت تا مانند بقیه، در صف قرار بگیرد. وقتی به کلاس برگشتیم طبق عادت همیشه برای اینکه دست‌هایمان آزاد باشد، کلاه‌های خود را روی زمین می‌انداختیم و از دم در کلاس آنها را زیر نیمکت پرتاب می‌کردیم، به طوری که به دیوار برخورد و کمی گرد و خاک به وجود می‌آورد. بله، این هم یک مدلش است.

ولی دانش‌آموز تازه‌وارد متوجه این حقه نشده و یا جرأت نمی‌کرد که به آن توجه کند و با وجود پایان دعاها همچنان کلاه خود را روی زانوهایش نگه داشته بود. کلاهش ترکیبی از انواع کلاه "پوست خرس"، "تاکو (کلاه بلند نظامی)"، "نمدی"، "کلاه پوست خوک آبی" و "کلاه شب کتانی"، یکی از اون چیزهای زشت و بی‌ارزش که زشتی آن مثل چهره افراد احمق، حالات عمیق آن را نشان می‌داد، بود. شکل آن بیضی‌شکل و مثل شکم نهنگ باد کرده بود و با سه حلقه‌ی روده مانند شروع می‌شد. سپس لوزی‌هایی از مخمل و موی خرگوش که با نوار قرمزی از هم جدا می‌شد، دیده می‌شد.

این کلاه نو بود، و لبه‌ی آن برق می‌زد.

معلم گفت: «بلند شو.»

او بلند شد و ایستاد و کلاهش افتاد. بچه‌های کلاس شروع به خندیدن کردند. خم شد تا کلاهش را بردارد، ولی دانش‌آموز کناری‌اش با آرنج به او ضربه زد و او را به زمین انداخت. بار دیگر کلاه را بلند کرد. معلم که تا حدودی آدم شوخ‌طبعی بود، گفت: «کلاهدت را ول کن و خودت را تکان بده.»

این بار کل کلاس از خنده منفجر شد. پسر بیچاره کاملاً گیج و سردرگم